

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عقل انسان را می‌گیرد مفتون به کسی
می‌گویند که عقلش گرفته شده و قدرت تشخیص
ندارد احساسات بر او غلبه کرده یعنی مفتون اوست
یعنی دل سپرده و دل داده و دل و دین رها کرده به
سمت یار عقل دیگر از کار افتاده فقط یکی می‌بیند و
همان مطلوب است حالا این مطلوب به صلاحش
هست یا نه توصیه دیگران را نمی‌فهمد فقط می‌رود
به او برسد. فتنه به هر چیزی گفته می‌شود که انسان
را در گمراهی بیاندازد، عقل انسان را بگیرد، فهم
انسان را بگیرد، قدرت تشخیص انسان را بگیرد و راه
انسان را بر انسان مشتبه کند، آن فتنه گفته می‌شود.



در جریان جنگ جمل امیرالمؤمنین از این جنگ تعبیر به فتنه کردند چرا تعبیر به فتنه کردند چون وضعیتی که در آن موقع پیش آمده بود وضعیتی بود که خیلی از افراد را به اشتباه می انداخت در جنگ جمل قضیه این طور بود که به اشتباه می انداخت. هر شخصی که قدرت تشخیص ندارد. از نقطه نظر ایمان و از نقطه نظر تعقل و از نقطه نظر تفکر در یک مرتبه ای نیست که بتواند بواطن را ببیند. اعماق نيات اشخاص را مشاهده کند، نه، هر چه که ما می بینیم همین ظاهر است. حتی از لباس هم داخلتر نمی توانیم برویم. از این پیراهن که به تن کردیم از این پیراهن چشمان تازه نمی تواند عبور کند و بدن را ببیند حالا چه برسد به اینکه نفس را مشاهده کند، نيات نفس را مشاهده کند، اهداف نفس را مشاهده کند، مراتب نفس را مشاهده کند که آن شخص بر اساس چه نیتی دارد این قدم را برمی دارد و بر اساس چه هدفی دارد این مطلب را می گوید؟! نیتش چیست؟ برای چه می گوید؟ بر اساس چه نگرشی این راه را طی می کند؟! اولیاء خدا برای آنها مسئله

مشخص است هیچ وقت در فتنه گرفتار نمی شوند.
هیچ وقت مفتون فتنه نمی شود. هیچ وقت عقلشان و
نفسشان مقهور ظواهر دل فریب و اغواگر نمی شود.
طرف می آمد پیش مرحوم آقا و شروع می کرد به
تمجید از ایشان تعظیم از ایشان این حرفها انسان
فقط می خواست گریه کند به حالش، واقعاً از این آدم
مخلص تر و صمیمی تر و باصفاتر مگر پیدا می شود
آدم می خواهد گریه کند وقتی رفت فرمودند از اوّل
تا آخر همه اش نفاق بود! این را چه کسی می فهمد؟
من که آن جا بودم گفتم از این شاگرد با اخلاص تر
در دنیا پیدا نمی شود، ما باید جلوی او لنگ بیاندازیم
اینجوری سر می سپرد و دل می سپرد وقتی که رفت
می فرمودند از اوّل تا آخرش نفاق بود. نامه می دادند
برای آقای حدّاد از ایران که چه هستید و چه هستید
و آقای حدّاد می فرمودند به مرحوم آقا این نامه را
بخوانید و ببینید درخواست او چیست؟ ایشان
می خواندند. می فرمودند مجاز است آقا نامه را
می بستند می گذاشتند روی طاقچه مجاز که جواب
ندارد، سالها بعد من

در یک مجلسی بودم آن شخصی که این نامه را نوشته بود به مناسبتی مطالبی را که (من سؤال نکردم) خودش آمد مطالبی را که نقل کرد من منطبق بر همان نامه کردم دیدم چه مطالبی؟ شما دریا هستی عمق ندارد شما چه هستی؟ اینها را نوشته بود. آقا گفتند مجاز است. چه کسی می فهمد یعنی واقعاً بینا و بین الله این نامه را اگر بدهند دست من و بگویند همچنین فردی این نامه را برای پدر شما نوشته. بسم الله، آقا بفرمائید. اجازه می دهید بروم وقت بگیرم؟! تا نگاه می کند می بندد دیگر نوبت به خطّ دوّم و سوّم هم نمی رسد! این چه است؟ این فتنه است؟ این نامه فتنه است برای که نه برای ولی خدا برای ماها، ما را مفتون ظواهر دل فریب و زیبنده و ترکیب جملات نغز و دلربای خودش می کند ما را مفتون تعریفها و توصیفهای خودش می کند. جملات را ما می بینیم در پس این جملات چه نهفته است آن را ما نمی بینیم این نامه می شود فتنه ما می شویم مفتون.

در جنگ جمل این طور بود در جنگ جمل قضیه به این نحو بود. مسئله جنگ جمل فتنه بود

واقعاً فتنه بود. مسئله‌اش با صفین فرق میکرد، صفین فتنه نبود طرف مشخص بود وضعیّتش چه است؟ معاویه دیگر. معاویه که دیگر نیاز به توصیف ندارد همه می‌دیدند. جنگ جمل جنگ فتنه بود. جنگ نهروان جنگ فتنه بود. در جنگ جمل فتنه از این باب بود که نزدیک‌ترین اصحاب پیغمبر در مقابل امیرالمؤمنین قرار گرفتند. اصحابی که با عمر و ابابکر و اینها بیعت نکرده بودند جزو اصحاب خمسه‌ای بودند در منزل امیرالمؤمنین بودند و آقا آمد در را آتش زد و چه‌ها کرد طلحه و زبیر از همان‌ها بودند، که رسول خدا به او طلحة الخیر می‌گفتند، در جنگ احد از افرادی که ایستاده بودند و فرار نکردند همین طلحه و زبیر بودند، اینها را مردم دیده بودند و ارتباط آنها را با امیرالمؤمنین دیده بودند. امیرالمؤمنین در غالب از حرکتهایی که در بیرون مدینه می‌کردند با زبیر می‌دیدند. بسیاری از حرکتهای امیرالمؤمنین در خیابانها در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله با زبیر بود. قضیه طلحه و زبیر صرف نظر از انتسابی که داشتند این بود که اصلاً از افرادی بودند که نمی‌شد

نسبت به آنها انسان تردید داشته باشد، شک داشته باشد.

عبدالرحمن عوف نیامد که در مقابل
امیرالمؤمنین قد علم کند.

کسانی که اینها در زمان رسول خدا و در
شدائد، مردم آنها را دوشادوش با امیرالمؤمنین
مشاهده می کردند این قضیه خیلی قضیه عجیبی
است که این مطلب به این کیفیت باید بیاید و شیطان
از دریچه این دو نفر باید وارد بشود در حریم ولایت،
از دریچه این دو تا که بتواند تأثیرگذار باشد. بتوانند
عقل افراد را بگیرند و آن هواشان را بگیرند و تدین
و عرقشان را متزلزل کنند. خوب اینها آمدند و رفتند
مسائلشان مشخص است که

چه اتّفاقی افتاد و خلاصه فهمیدند که از این نمد کلاهی نصیب آنها نمی‌شود. از این نمد خلافت کلاهی نصیب آنها نمی‌شود نمی‌توانند سهمی بردارند. این جا حساب فرق می‌کند. رفتند دنبال قضیه و پیگیری کردند که حالا چه کسی را همراه خودمان کنیم از زنهای پیغمبر صلّ الله علیه و آله کسی نمی‌آمد و از زنهای عایشه بهترین کس و بهترین فرد بود آمدند همراه کردند و به امیرالمؤمنین خلیفه مسلمین تهمت زدند. واقعاً آدم می‌ماند چطور تاریخ یک جریان دارد، منتهی این جریان یکی در سال فلان واقع می‌شود همان در سال بعد واقع می‌شود. یکی سه سال بعد همان یک جریان است، یک مسیر است یک خط در تاریخ همیشه در حال حرکت است. البتّه دو خط در حال حرکت است یک خط خط صدق و حقّ و حریت و آزادگی و متابعت از واقع و یک خط هم خط دروغ و نفاق و ریا و مکر و سایر مسائل دیگر که کاملاً این دو خط از هم متمایز است و هیچگاه به یکدیگر نخواهد رسید تا قیامت این دو خط به هم نمی‌رسد. از اوّل خلقت

آدم این قضیه بوده و همین طور هر جا شما نگاه
بکنید که خطّی می‌خواهد در قبال حقیقت بایستد آن
خط به چه چیزهایی متشبّث می‌شود؟ به کلک، به
دروغ، به حيله، به نیرنگ، به دورویی، به نفاق، به
مشوّه کردن واقع برای افراد. چون اگر حق باشد حق
در همین خط است. حق که در مقابل حق نمی‌تواند
بایستد. این آب است همه می‌بینند آب است اگر من
بخوام این را برای شما به نحو دیگری بخوام
مشخص کنم این آب را برای خودم بردارم می‌گویم
این را نخور این آب نیست این مانده است و سم
است و فلان است که این را برای خودم حیازت کنم.
این می‌شود کلک و دروغ. حالا اگر آمدم همان
چیزی که واقع است همان را گفتم. گفتم این آب
است دیگر یکی شدیم دیگر خط دوتا نیست که
بخواد مقابله و برابری با دیگری کند، چون هر دو
یکی می‌گویند. دیگر دعوا نداریم. هم شما
می‌گویید این آب است و هم من می‌گویم. دعوا
جایی است که شما بگویید آب است و من بگویم
سم است از این جا دعوا شروع می‌شود و اختلافات

از این جا شروع می شود. برای این که بیایند در قبال
امیرالمؤمنین و بایستند آیا می توانند بگویند که
امیرالمؤمنین خلیفه رسول خدا هست؟ نمی توانند
بگویند چون خلیفه رسول خدا بودن واقع است اگر
بگویند خط هر دو یکی شد. چطور می توانی در قبال
خلیفه رسول خدا بایستی اگر تو قبول داری این
خلیفه رسول خدا است. خودت هم که داری اعتراف
می کنی چطور می ایستی؟ آیا می توانند بگویند که
کشتن عثمان به گردن علی نبوده؟! نمی توانند بگویند
اگر بگویند کشتن عثمان به دستور علی نبوده و به
گردن علی

نیست واقع هم همین است پس می خواهی
چکار کنی؟! عقلت را از دست دادی؟ خودت که
داری می گویی علی عثمان را نکشته پس لشگر برای
چه جمع کردی؟ چاره‌ای از دروغ نیست برای
ایستادن در قبال حق اگر دروغ نباشد حق با واقع
قضیه یکی می شود، علی که صدق است در آن حرفی
نیست اگر تو بخواهی صادق باشی باید بیایی بنشینی
و صدایت را در نیاوری حالا که می خواهی صدایت
را در بیاوری پس دیگر نمی توانی با آن مسیر صدق
علی خودت را وفق بدهی، می افتی در آن خط. دیگر
باید بنشینی دروغ جعل کنی. حالا چه جوری به علی
تهمت بزنی که مردم قبول کنند؟ می نشینیم مشورت
می کنیم. جلسه تشکیل می دهیم. برخی چیزهایی که
مردم نمی دانند از ندانستن آن مردم می آیم سوء
استفاده می کنیم و دروغ را بر اساس جهل مردم وضع
می کنیم کی به کی است؟ کسی در مدینه نبوده که
ببیند چه خبر است؟ آقا ما خودمان دیدیم واللّه با دو
چشم خود ایستاده بودیم در کنار بیت عثمان که
دیدیم علی وارد شد و به افراد گفت بروید بزنید با

همین گوشهای خودمان، ابوحریره‌ها و سمرة بن جندب چگونه روایت را جعل می‌کردند؟! شنیدم از زبان رسول خدا و با دوچشم خود دیدم که فرمودند که آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ** البقرة، ۲۰۷

مربوط به ابن ملجم است و آیه **وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثُ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ** البقرة، ۲۰۵

مربوط به علی است، شنیدم از زبان رسول خدا، خوب حالا آنها بلند شوند بیایند از شام برویم مدینه تحقیق کنیم بینم جناب ابوحریره و یا سمرة بن جندب راست می‌گویند یا نه؟ این که این قسم را می‌خورد راست می‌گویند صحابی بودن او پیش پیامبر صل الله علیه و آله مسلم است قطعاً معلوم است دیگر تمام است. دیگر زحمت آمدن از شام و رفتن به مدینه را به خود نمی‌دهند و بر این اساس شمشیر در می‌آورند، این لشگری که آمد به جنگ امیرالمؤمنین چگونه آمد؟ همین طور آمد. پیراهنش را از آنجا آوردند چهار تا انگشت دستش را قطع شده بود آوردند ضمیمه پرونده کردند بردند نشان دادند،

این انگشت دست عثمان است این هم پیراهن این هم خون گنجشکها نیست این مال همین عثمان است. حالا این پیراهنی که عثمان در آن کشته شده به علی ربطه داشته یا نداشته؟ به هیچ چیز دیگر کاری ندارد مسئله این است. این بلند می‌شود حرکت می‌کند .. طلحه و زبیر و اینها آمدند عایشه را آوردند و انداختند جلو و نامه‌هایی آوردند مین عایشه امّ المومنین، چه مادری است که این نامه برای افراد الی فلان که بیایید خونخواهی بکنید که علی اینها

را کشته و به دستور علی بود و باید ما خونخواهی کنیم. این فتنه، فتنه این فتنه‌ای که آمد. لذا وقتی که علی می‌فرماید شتر عایشه را پی کنید می‌فرماید بروید فتنه را بزنید یعنی آنی که باعث مفتون شدن مردم شده است. وجود عایشه باعث مفتون شدن و باعث کور شدن عقول می‌شود. جهاز عایشه را تا نگاه می‌کردند می‌دیدند این عایشه هنوز بر شتر سوار است دلگرمی پیدا می‌کردند حضرت فرمودند این مردم خودشان را به کشتن می‌دهند به خاطر این فتنه، این ظاهر فریبنده اغواگر را بروید پی کنید وقتی که برگشتند مردم دیدند خانم از آن بالا افتاد روی زمین و دیگر کارش تمام است، گذاشتند الفرار یعنی ببینید با یک برگشن شتر و از بین رفتن چه شد؟ آن فتنه دیگر فتنه‌گری خودش را از دست داد، الفرار و گرنه تا آخر می‌مانند. حضرت فرمودند کار نداشته باشید جمل را کاری نداشته باشید، پیگیری نکنید، دنبال نکنید، چه کار نکنید. اینها گول خوردن است.

این مسئله خیلی مسئله عجیبی بود در قضیه

صفین یک همچنین مسئله‌ای اتّفاق نیافتاد ولی در جنگ جمل این طوری بود. لذا شما می‌بینید در جنگ جمل افراد می‌آمدند پیش امیرالمؤمنین می‌گفتند ما گِیج شدیم. آن عبارت معروفی که حضرت فرمودند که إِنَّكَ رَجُلٌ مَلْبُوسٌ عَلَیكَ لَا یَعْرِفُ الْحَقُّ بِاِقْدَارِ الرَّجَالِ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَ إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ اینجا بود. یک آدمی هستی مطلب بر تو مخفی شده، گِیج شده‌ای آن فتنه آمده مطلب را بر تو پوشانده و حقیقت را بر تو مخفی کرده و تو برای مسئله مشتبه شده، ملبوس علیک یعنی قضیه برایت مشتبه شده. پوشش آمده دور تو را گرفته و ظاهر فریبنده اصحاب رسول خدا و زن رسول خدا این ظاهر نمی‌گذارد که فهم تو و عقل تو و ادراک تو در این جا وارد میدان شود، نمی‌گذارد این انجام بشود. خوب حالا چه کار کنم، یا علی چه کنم یا باید خودت در من یک تصرّف کنی و این فتنه را برای من کنار بزنی که علی این کار را نمی‌کند اگر این کار را بکند دیگر هنر نیست هیچ چیزی از اوّل بساط امتحان، بیا و برو و بگیر و ببند همه برچیده

می شود. امام حسین یک تصرّف کند همه لشگر عمر سعد بشوند حر، حبیب بن مظاهر، بنابر این نیست. امیرالمؤمنین راه را نشان می دهد. اولیاء خدا راه را نشان می دهند، تصرّف نمی کنند. تصرف کردن یعنی عقل را گرفتن و به جای او یک پدیده و ظاهر آماده‌ای را قرار دادن. این فایده ندارد راه را نشان می دهد که به واسطه بکارگیری آن عقل و با استمداد از آن راه که نشان داده شده آن وقت مورد عنایت قرار می گیرد تصرّف آن جوری. به آن کیفیت مورد عنایت قرار می گیرد که دار، دار امتحان به همین این کیفیت است.

حضرت می فرمایند که من راه را به تو نشان میدهم دیگر هم کاری به تو ندارم آن چیست؟ لا یعرف الحق باقدار الرجال این عمامه‌ای که بالای سر طلحه و زبیر تو می بینی نشانه حق نیست این ریش و محاسنی

که می‌بینی اینها دارند نشانه حق نیست.

در همین مشهد دگانی هست که ریش بلند

می‌فروشد سفارش می‌دهند که چند وجبی

می‌خواهید همین کسانی که فیلم بازی می‌کنند اینها

که ریش ندارند شش تیغه هم تراشیده‌اند می‌روند

ریش می‌خرند انگار آیه الله عظمی هستند. خلاصه

یک وجبی می‌خواهید ۱۵ سانتی یا ۲۰ سانتی، مثل

موهایی که زن‌ها بر سرشان می‌گذارند و درست

می‌کنند ریش هم هست درست می‌کنند. حالا شما

که توی این فیلمها این ریشها را می‌بینی هیچ می‌دانید

که خریدند گذاشتند چسبانند من که ببینم می‌گویم

چه آدم خوبی است نگاه کن عجب آدم. چند برابر

من این ریش دارد. این ریش در مغازه زیاد است

عمامه آنقدر توپ پارچه چلوار، وال هندی و سیاه،

سفید قرمز، زرد تا بخواهید بخرید بگذارید دیگر

چه؟ این دو تا را خوب دیدیم همه دارند. اصحاب

پیغمبر با پیغمبر بودن این مسئله با عمامه و ریش فرق

می‌کند. اینها اینقدر با پیغمبر بودند. این زن، زن

پیغمبر بوده. این قضیه را چکار کنیم؟ آنها را

می‌توانیم توجیه کنیم. در این مسئله می‌مانیم و گیر می‌کنیم. امیرالمؤمنین می‌فرماید که بودن با رسول خدا ملاک نیست. چه چیزی ملاک است؟ کلام رسول خدا ملاک است. سیره رسول خدا ملاک است. مبانی رسول خدا ملاک است. حرفهایی که زده ملاک است. آنها ملاک است. ۲۳ سال رسول خدا در میان شما بود ساکت که ننشسته است، مطالبی گفته. صحبت کرده علائمی بیان کرده راههایی نشان داده راههایش همه مشخص است. اینها همه مسیر است. مسیر مشخص است. اولین مطلبی که رسول خدا فرمود این است که شخص با دروغ به حقیقت نمی‌رسد. با دروغ کسی به خدا نمی‌رسد. اولین کلام رسول خدا با دروغ کسی به واقع نمی‌رسد مسیر واقع مسیر صدق است و مقدمه آن واقع نمی‌تواند مقدمه آن مقدمه کذب و خلاف باشد. دروغ انسان را به واقع نمی‌رساند نتیجه‌ای که مترتب بر دروغ است واقع نیست، مجاز است. نفاق است. شیطنت است. ظلمت است. کدورت است. دروغ است همین یک کلام کافی

است. آیا منی که آمدند در قبال من لشگر فرستادند
من کشتم عثمان را یا نه؟ همین را بگویید این یک
مبنا اگر من کشتم بیاید با من بجنگید. من دارم
می گویم این را که امیرالمؤمنین به او نگفتند. اگر
همین قضیه بود به ما هم می گفتند. که مبنا مبنای کلام
پیغمبر است. مطالبی است که از آن حضرت نقل
شده است. سیره آن حضرت که البته به لا یعرف
الحق باقدار الرّجال إعرف الحقّ تعرف اهله اول حق
را بشناس بعد می توانی افرادی که دنبالش هستند
بشناسی. باطل را بشناس می توانی بشناسی. خیلی
خوب یک کلامی که حق است اینکه پیغمبر فرمودند
با دروغ انسان به واقع نمی رسد. دروغ از شیطان
است. صدق از رحمان است. درست شد؟! من
کشتم عثمان را یا نه؟ یا علی تو که نکشتی تو تازه
مردم را نهی می کردی. حسنین را فرستادی
جلوگیری کند، نکنید خلیفه کشی راه

۲۲

نیندازید، فردا من می‌دانم چه خبر است؟!
خونریزی راه نیاندازید، فردا پدرتان در می‌آید.
می‌دانم چه خبر است نگذارید فتنه شعله ور شود.
چرا؟ اینها آمدند به من نسبت دروغ می‌دهند؟ راه را
نشان داد، تصرّف نکرد دل او را برگرداند، راه را
نشان داد. حالا خودت باید دیگر اینجا بیایی این
راهی را که توسط این ولی خدا به تو نشان داده شده
این راه را حالا باید به کار بگیری، باید به کار بگیری
چطوری به کار بگیری؟ بزن به پیشانی با دو تا
انگشت. عجب این علی که مظلوم است در اینجا،
این که اینطور نبوده. فوقش نمی‌دانی برو سؤال کن
این لشکر من در اینجا هست. جناب زید بن فلان
سلامّ علیکم. آیا علی دستور کشتن عثمان را داد؟ نه
والله کجا علی دستور داد؟ نفر دوم جناب سالم بن
فلان از تو سؤال دارم اگر حرف علی را نمی‌پذیری
برو سؤال کن زبانت را که از تو نگرفتند مردم هم
اینجا هستند. شما در مدینه بودی و شاهد بودی
قضیه قتل عثمان را بله من در مدینه بودم اینها قضیه
مصر پیش می‌آمد و توطئه و فرستادن و علی این کار

را کرد و فلان کرد و آب می‌برد برای اینها
امیرالمؤمنین وقتی محاصره کرده بودند. اینها گفتند
علی آب را بست نگذاشت آب را ببرند پس چه شد؟
صد و هشتاد درجه فرق کرد، عکس شد. می‌بینید
کاری که امیرالمؤمنین کرده می‌گویند خلافتش را
کرده، آب نداشتند بخورند از تشنگی شهید شدند.
عجب باز گیج است، باز تبلیغات زیاد است، باز
حرف زیاد است. سراغ سوّم و چهارم و پنجم و ششم
و دهم و بیستم و پنجاهم ای بابا اینجا دیگر یقین
می‌کند که چه؟ قضیه به طور کلی ملبوس شده بر او،
برگردانده بودند مسئله را برای او بله. لذا در جنگ
جمل قضیه قضیه فتنه بود در جنگ نهروان قضیه
قضیه فتنه بود حضرت فرمود انا فقات عین الفتنه در
قضیه نهروان من چشم فتنه را درآوردم کسی غیر از
من نمی‌توانست این کار را انجام دهد. قضیه نهروان
خیلی مشکل‌تر از جمل بود. افرادی که در آنجا
بودند وضعیّتشان فرق می‌کرد حافظ قرآن داشتند و
چه بودند حضرت می‌فرماید من این کار را کردم و
حضرت وقتی که می‌خواستند بروند برای جنگ

نهروان داریم بسیاری از افرادی که در جنگ صفین شرکت کردند حاضر نشدند. گفتند ما دستان را به خون اینها آغشته نمی‌کنیم ولی در جنگ صفین حاضر شده بودند بیایند. یعنی فتنه جوری بود که به حرف امیرالمؤمنین گوش ندادند و به حضرت می‌گفتند: اینها را بگذار به حال خودشان. با تو مخالفند باشند. اعتراض دارند بگذار باشند. ولشان کنید، نیامدند. حضرت با یک عدّه محدودی آمدند برای جنگ بسیاری از افراد نیامدند در این قضایا در خانه ماندند. از سه تا برادر یکی رفت دو تا در خانه ماند. در احوالاتشان داریم.

می‌گفتند اگر علی به جنگ معاویه برود ما می‌آییم صریحاً می‌گفتند ولی در اینجا می‌گفتند ما نمی‌آییم. اینها نماز می‌خوانند. از چند کیلومتری صدای قرائت قرآنشان می‌آید ما این کار را نمی‌کنیم.

اینجا

امیرالمؤمنین این واقعیت و باطن را می بیند و ریشه را می کند و این جامعه اسلامی را از این فساد که در حال افساد است. از این فساد جامعه اسلامی را پاک می کند. لذا درباره فتنه این مسئله هست که رسول خدا فرمودند که وقتی که فتنه ها بر شما می آید مانند شب تاریک کالیل المظلم مانند شبی که ظلمت تمام آن حقیقت شب را فراگرفته که به هیچ وجهی روزنه ای برای شما پیدا نمی شود نه ستاره ای هست که بتوانی از آن ستاره راه را تشخیص بدهی، نه ماه نورافشانی می کند که بتوانی ببینی. به هیچ وجه ندارید فعلیکم بالقرآن بروید به قرآن تمسک پیدا کنید، آیات قرآن را بخوانید در آیات قرآن که در این موارد راه را به شما نشان داده و مسیر را برای شما تعیین کرده تمسک به آنها پیدا بکنید تا بتوانید به آن نوری که برای انتخاب مسیر لازم است خدا بر قلبتان بتاباند و بدانید که چه جهت گیری در این فتنه انجام بدهید. چگونه از این مسائل و مسیری که بزرگان تعیین کردند و راهی که نشان دادند این راه برای ایام و برای ازمنه عادی و متعارف نیست این راه راهی

است که برای ایام و زمان فتنه این راه آن ثبات خودش را نشان می‌دهد و متانت خودش را نشان می‌دهد و استحکام و اتقان خودش را این مطالبی را که بزرگان نقل کردند، اولیای خدا نقل کردند این مسائل وضعیت خودش را نشان می‌دهد.

در همان ایامی که زمان سابق جریاناتی که بود و خلاصه وضعیت به شکلی بود که همه می‌دانند و اینها ما می‌دیدیم که چطور رفقا و دوستان اینها با مواضع‌هایی که انتخاب می‌کنند چه بسا آن مواضع را به زبان می‌آورند و چه بسا به دنبال آن مواضع اقدام می‌کردند. خوب آنها در یک مرتبه، یک مرتبه پایین‌تر افرادی که اقدام نمی‌کردند ولی به زبان می‌آوردند، یک مرتبه پایین‌تر افرادی که اقدام نمی‌کردند و به زبان نمی‌آوردند ولی در دل داشتند به احترام به آقا و تأدب و موقعیت و رعایت احتیاط اسمش هر چه باشد بالاخره اقتضا می‌کرد که به زبان نیاورند اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد در دل خودشان نگه دارند بالاخره ببینند قضیه به کجا می‌رسد افرادی بودند که در آن موقع مشاهده

می‌کردیم که دارای مراتبی بودند و حتی بعضی از اینها آمده بودند پیش مرحوم آقا و با ایشان بحث می‌کردند و ایشان را تخطئه می‌کردند برای این که شما چرا نشستید و چرا در این حرکت قدمی بر نمی‌دارید و تخطئه می‌کردند من یادم است و استدلال می‌آوردند و این مطالبی را که شما می‌گویید. این مطالب برای چه وقت است؟ از خودتان درآوردید و خودتان این را توضیح دادید برای چه وقت است؟ خوب الآن نباشد پس برای چه وقتی است؟ حرفهایی هست که باید در هوا زده شود؟ بالاخره وقت مصرفی دارد، وقت مصرفش الآن است. ایشان چه بگویند؟ ایشان چه مسئله‌ای بیان کنند. آیا می‌توانند ایشان تصرّف کنند و او را از آن ذهنیت در بیاورند؟

کار اولیای خدا که تصرّف نیست آیا می‌توانند آن چه را که در دل دارند و می‌بینند، این دیده خود را

و دیده شده خود را و مشاهد خود را به او بگویند؟ نه نمی شود عالم به هم می ریزد، همه نظام به هم می ریزد. اگر قرار است یکی حرفی به یکی بزند تو نیستی که حرف را نمی توانی نگاه داری، فردا همه عالم را به هم می ریزی به کسی می گویند که ظرفیت آن را داشته باشد دو کلمه نگه دارد یا خودش بفهمد و یا اگر گفته می شود ظرفیت حفظش را هم داشته باشد. خوب این کار را هم نمی تواند بکند! چگونه خوب به چه نحوی؟ به یک قسمی و به یک شکلی بالاخره آیا شما نسبت به آینده یقین دارید؟ نسبت به اهدافی که هست شما اطلاع دارید این مطالبی که گفته می شود در چه زمینه است آیا می دانید که این همان است یا یک مورد دیگر است!! بالاخره با یک جورهایی و با یک قسمهایی و بعد هم نپذیرفتند تا اینکه آن مسائل اتفاق افتاد و خود آنها مطالبی دیدند که بعد از دیدن آن مطالب آمدند و به بنده گفتند که ما چه فکر می کردیم و بعد مشاهد ما چه از آب درآمد!! درست شد؟ خوب کسانی که برایشان قضیا و مسائل روشن است که خوب روشن

است مسئله را می‌دانند و حقیقت مشخص است و راه را انتخاب می‌کنند یا در این ریل یا در آن ریل بالاخره قضیه و واقع برای آنها ملموس است. نقطه ابهامی ندارند، نقطه مشکلی ندارند و پیش خدا هم حجت دارند. کسی که برای او قضیه روشن نیست، مسئله روشن نیست، مطلب روشن نیست، مطالب متناقضی مشاهده می‌کند. مطالب مختلفی مشاهده می‌کند. وارداتی که بر او وارد می‌شود واردات همه یکدست نیست. واردات در آن اختلاف است این اختلاف برای او گیجی می‌آورد، گنگی می‌آورد، شبهه می‌آورد. این چه باید بکند؟ آیا می‌تواند یک مسیر را انتخاب کند برود؟ نه نمی‌تواند انتخاب بکند. در این جا است که تکلیف چیست؟ در اینجا احتیاط و توقّف است، انسان توقّف کند و سکوت کند و رعایت احتیاط کند و حرفی نزند به هیچ وجه من الوجوه سخنی نگوید که از آن سخن برداشت تمایل به موارد و مواضع بشود نه کار خودش را می‌کند، راه خودش را می‌رود، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و مسیر خودش را می‌رود تا اینکه آینده

قضایا را روشن کند، واضح کند، مسئله را بردارد و قضایا واضح بشود و شفاف شود کاملاً آن حقیقت و باطن خودش را نشان بدهد. این مسیر مسیری است که بزرگان داشتند و ما را امر به این متابعت از این شیوه و از این روش می‌کردند همیشه در امثال یک همچنین جریانات و قضایایی که اتفاق می‌افتاد مسیر آنها این بود و ما هم موظف هستیم و مکلف هستیم که از این مسیر پیروی کنیم و راه خودمان را به این کیفیت قرار بدهیم.

خیلی من متأسف شدم در این سالهای اخیر مسائلی را که مشاهده می‌کردم از متسببین به مرحوم آقا و موضع‌گیریهایی که در جریانات مختلف احساس می‌کردم خیلی برای من گران می‌آمد که چطور افرادی که منسوب به آقا هستند در حالی که روش آنها صد و هشتاد درجه درست بر ضد مرام مرحوم آقا و مکتب آقا

و راه ایشان و مسیر و مرام ایشان بود ما که از پشت کوه نیامدیم، ما در همین منزل بودیم رفقا هم اینطور مطالب ایشان را می شنیدیم، راه و روش ایشان را با وجود خود لمس می کردیم مواضعی را که ایشان اتخاذ می کردند در وقایع مختلف ما این مواضع را ما مشاهده می کردیم. درست؟! این طور نبوده مسئله که خلاصه بخواهند دین خود را به دنیا بفروشند و برای مصالح دنیوی از مبانی دست بکشند و از آن راه دست بردارند برای حطام دنیوی و برای استمرار معاش و برای گذران چند روزه این دنیای مجازی و به راههایی بروند که خدای نکرده مسئولیت تبعات آن راهها و حرکتها دامن خود اینها را هم بگیرد این خیلی مسئله، مسئله مهمی است و از مسئله حیاتی است که ما اینها را می دیدیم و واقعاً احساس می کردیم که علی کُلّ حال هر کسی وظیفه خودش را خودش تشخیص می دهد. ما تعیین تکلیف نمی کنیم ولیکن می گویم این مسیر مسیر مرحوم آقا نبوده و نیست و آن چه را که ما از ایشان یاد گرفتیم و تجربه ای که در زمان حیات ایشان

داشتیم برخلاف این مرام بوده و برخلاف این مبنا بوده
در این گونه موارد انسان باید همیشه خدا را در نظر
داشته باشد و قدمش قدم صدق باشد و اخلاص داشته
باشد خدا هم به او نشان می دهد مگر خدا بخل دارد
که هر کاری می خواهید بکنید. آن کسی که مسیری را
انتخاب می کند و بعد انسان با او صحبت می کند و بعد
فرار می کند معلوم است که صفا و اخلاص ندارد.
دروغ می گوید خودش را می خواهد به اخلاص بزند به
صدق بزند، اخلاص ندارد. راه اخلاص و صفا و
صدق روشن و شفاف است. هیچ چیزی شفاف تر از
حقیقت و واقع نیست هیچ چیزی. لذا همان طوری که
عرض کردم در این مسائل و در این مطالب راه و روش
بزرگان بر احتیاط و توقف و سکوت است. انسان
کاری به کار این جریانات و مطالبی که اتفاق می افتد
نباید داشته باشد و به راه خودش برود. بالاخره يك
جوری می شود قضایا به کیفیتی در می آید چرا بخواهد
يك نحوه عملی را در پیش بگیرد که خدای نکرده
مسئولیتش دامن او را بگیرد؟ چرا موضعی را انتخاب

بکند که فردا تو سرش بزند که ای کاش من این موضع
 را انتخاب نمی‌کردم نه، حدّ اقل در این گونه موارد بر
 فرض هم که می‌باید يك موضع بگیرد طبق دستوری
 که داده شده امام صادق علیه‌السلام در احادیث
 متفاوت و متواتر حضرت می‌فرماید که وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ
 ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ غِيهِ فَيَجْتَنِبُ، وَ أَمْرٌ
 مُشْكِلٌ يَرُدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: حَلَالٌ بَيْنٌ، وَ حَرَامٌ بَيْنٌ، وَ شُبُهَاتٌ
 بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ مَنْ
 أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ
 لَا يَعْلَمُ^۱ حضرت می‌فرماید: سه امر ما در پیش داریم
 بعضی از این امور روشن است مسئله روشن است،
 وجودش روشن

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۰

است، حصولش روشن است، وجوبش روشن است انسان باید متابعت کند. امری داریم که حرمتش روشن است، ظلمتش روشن است کدورتش روشن است. نهیش روشن است باید اجتناب کنیم. یک اموری مواجه می‌شود که انسان نمی‌داند که از این دسته است یا از آن دسته است این همان فتنه است حضرت در اینجا دستور می‌دهد به یکی از دو طرف نرو توقّف کن سرجایت بایست نه این طرف را بگیر نه آن طرف، سکوت کن. دستور حضرت امام صادق است که توقّف کنید که حداقل اگر هم یک وقتی می‌باید انجام بدهی حالا تو ندادی ولی اقلًا آن طرف که طرف هلاکت است را نگرفتی سرجایت ایستادی. شما وقتی که در جایی احساس می‌کنی سر دوراهی هستی می‌ایستی یا به یک طرفی می‌روی؟ شما می‌ایستی، اقلًا کسی می‌آید راه را سر دوراهی می‌پرسم حالا اگر من آمدم قرعه انداختم و به طرفی رفتم لعل آن راه، راه هلاکت باشد وحوش باشد، درندگان باشد، مهالک باشد، پرتگاه باشد. ولی حداقل اگر آن راه را نرفتی به مقصد بررسی

حداقل نمردی سر جایست ایستادی تا اینکه برایت
یک بینۀ ای بیاید، دلیلی بیاید که راه را نشانت بدهد.
این مقدار حکم عقل است عقل این مسئله را به انسان
می گوید در موارد شبهه دستور به توقّف می دهد. لذا
رفقا در مواردی که هست و مسائل و مطالبی که بهتر
از ما می دانید این دستور بر توقّف و سکوت و
پرداختن به کار خود و مطالب را به اهلش واگذار
کردن است. بالاخره یک عدّه ای هستند که این
مسائل را پیگیری کنند و جلو ببرند قضایا را جلو
ببرند. وقتی که ما از کمّ و کیف مطالب اطلاع نداریم
و نمیدانیم که چه مطالبی است و بواطن قضایا
چگونه است داعی نداره که بیاییم خودمان را به
دردسر بیاندازیم و سخنی بگوییم و مطلبی بگوییم و
حرفی بزنیم و در منبر رفتیم کنایه ای و اشاره ای و
صحبتی و مطلبی که بالاخره آن کسی که بخواهد از
آن سوء استفاده کند، سوء استفاده کند. همان چه را
که روش و مرام بوده اکنون انجام دادیم در غیر این
مسائل و جریانات همان روش را ادامه می دهیم و
مطلب را هم به خدا می سپاریم که خدا خودش هر

طور که به صلاح ما است همان طور قضایا را به ما
بفهماند. همان طور مسائل را به ما نشان بدهد. همان
طور راه و مسیر ما را او خودش انتخاب بکند.
بالاخره مسائل و جریانات خیلی پیچیده و مشکل
است. خیلی مسائل زیاد است من خیال نمی‌کنم که
به همین راحتی‌ها بخواهد انسان قضیه را حسم کند
و ببرد و قطع کند. احتیاج به خلاصه خیلی تفکرها
دارد، خیلی تأمل‌ها دارد که از عهده ما بر نمی‌آید بنده
من خودم را می‌گویم ما در آن حدّی نیستم که در آن
حوادث مختلفه‌ای که مشاهده می‌کنیم آن چه را که
واقع است خیلی بالعیان جلوی خودمان بگذاریم و
نسبت به آن قضاوت کنیم لذا قضاوتش را به خدا
واگذار می‌کنیم و خدا در این گونه موارد خلاصه این
مسائل را از ما می‌پذیرد به ما واگذار کردی و کار
خودت را راحت کردی. خدایا چه کنیم این مقدار
عقل و فهم که به ما دادی نمی‌رسد. امام صادق
علیه‌السّلام فرمودند

هر جا که عقلت نرسید توقّف کن بایست. بله
انسان اگر در یک جا تشخیص می‌دهد و یقین پیدا
می‌کند باید طبق تشخیص عمل کند ولی اگر یقین
پیدا نمی‌کند و مسائل مختلف هست در این جا
وظیفه ما طبق دستور بزرگان این است که توقّف و
سکوت کنیم.

خیلی قضایا پیچیده است خیلی رفقا هم
می‌دانند و در زمانی که با مرحوم آقا بودند بالاخره
اینقدر مطلب از ایشان شنیدند که دیگر نیازی به
اضافه کردن ما نیست و این مقدار دیگر برای ما مسلّم
است، این مقدار یقین داریم، این مقدار یقین داریم
که به این راحتی نمی‌شود انسان یک جهتی را اتّخاذ
کند و بایستد و رویش استقامت داشته باشد. این
مقدار برای ما مسلّم است. در بعضی از همین
جریاناتی که سابق اتّفاق افتاده بود، در بعضی از این
جریانات، من در همان زمانها خیلی کوچک بودم،
طفل بودم ولی مسائلی را که در آن موقع مشاهده
می‌کردم خیلی الآن برایم کاملاً واضح است و در
همان موقع احساس می‌کردم آن جدّیت و آن اهتمام

و آن عرق دینی و آن همیتی را که واقعاً یک مسلمان و یک شیعه چه برسد به اینکه عالم باشد، فقیه باشد، مجتهد باشد نسبت به مکتب نسبت به تشیع و نسبت به وظایفش احساس می‌کند من در مرحوم آقا می‌دیدم. در همان زمانها جریاناتی که اتفاق می‌افتاد، من هفت یا هشت سالم بود بیشتر نبود، آن ارتباطات ایشان، آن سخنان ایشان آن گرمای ایشان و آن شدت و اهتمام و شب تا صبح بیداریشان که بعضی‌ها را ما می‌دیدیم، افرادی که با ایشان می‌آمدند و می‌رفتند و اهتمام ایشان بر جریان کار و همه حکایت از یک نوع اعتماد و یک نوع وثوق و یک نوع اطمینان به آن جریان و مسیر و آن مطالب، ما یکدفعه مشاهده می‌کنیم که تمام آن اطمینان‌ها و آن تمام اعتمادها و تمام آن عرقها یک مرتبه تبدیل به مسائل دیگری می‌شود. تبدیل به قضایای دیگری تبدیل می‌شود به مطالب دیگری می‌شود چه کسی می‌فهمد آقای حدّاد می‌توانند تشخیص بدهند، لذا وقتی که مرحوم آقا در همان مسائل آن ایام به کربلا مشرّف شده بودند مطلبی را که آقای حدّاد به ایشان فرموده بودند

این بود آیا شما نسبت به کاری که انجام دادید یقین داشتید که پایتان را جای واقع و آن جایی که حقّ است، واقع است همانجا می‌گذارید؟ به این نحو است؟ آن زمان که مرحوم آقا ولی نبوده است. آن زمان ایشان بر اساس همان ادراکی که کردند، بر اساس آن برداشتی که کردند، بر اساس آن وظیفه‌ای که تشخیص می‌دادند، بر اساس صفا و خلوص و صدقی که داشتند خوب این راه را و این مسیر را انتخاب کردند. چون در کار صدق هست چون خلوص در کار است و چون صفا در کار است خدا می‌آید دستگیری می‌کند خیلی عجیب است، نشان می‌دهد البتّه یک مطالبی است که شاید بعدها بگویم که چطور این قضایا، مسائل دیگر به نحو دیگری شد البتّه من در همان جا این مطالب را آوردم دیگر استمرار این مسئله به دلایلی دیگر نشد. خوب همین مسئله و همین کیفیت در سایر افراد را ما مشاهده

۴۳

می‌کنیم می‌بینیم که آنها ادامه دادند آدمهای خوبی هم بودند، مرحوم مطهری آدم خوبی بود، اهل نماز شب بود، اهل تهجد بود، با عرق بود با حمیت بود، ایشان با حمیت دینی بود. چه می‌شود که در همان زمان خب این نحوه ارتباط بوده، ارتباط وثیقی بوده آن موقع منزل ایشان خیابان آبشار تهران بود. من یادم است که شبها از مسجد وقتی می‌آمدند خیابان آبشار من کوچک بودم هفت یا هشت سالم بود یک ساعت و دو ساعت می‌نشستند و صحبت می‌کردند و بعد احمدیه می‌رفتند شبها به این قضیه می‌گذشت. از مسجد که می‌خواستند بیایند به منزل بروند تابستان بود یا با کسان دیگر مرحوم سید مرتضی جزایری در منزل ایشان بودند با هم می‌رفتند افرادی که الآن هستند و هنوز حیات دارند. درست؟! ولی چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد که مسیر عوض می‌شود؟ چیست؟ اولاً آن دستش در دست ولی خدا است و با صدق به طرف ولی خدا رفته است، قضیه روشن می‌شود ولی افراد دیگر نه دستشان در دست ولی خدا نبوده و و

لذا ما می بینیم این حرکت ادامه پیدا می کند تا آخر. پیش مرحوم آقا همیشه می آیند این و و مال آن طوری که باید و شاید نمی آید. لذا نتیجه این میشود. من به مرحوم آقا گفتم که ایشان می خواستند بروند پاریس آیا از شما اجازه گرفتند؟ گفتند: نخیر ایشان از من اجازه نگرفتند. من به آقا این را گفتم که آقا اگر یک قضیه در تمام مدت عمر برای یک نفر اتفاق بیافتد که در این یک قضیه باید به استاد مراجعه کند مگر غیر از این قضیه است؟ گفتند: بله یعنی این جریان چطور یک همچنین مسئله ای اتفاق می افتد؟ ایشان فرمودند ایشان از ده تا یک دهمش را به ما داده بودند نه دهم را برای خودش نگه داشته بود چه کار می شود کرد؟ با این وصف این ولی خدا چه کار می تواند بکند؟ در عین حال دیدید خواندید در کتاب جلد دوم خیلی در آن مسائل احتیاج به تأمل و دقت دارد. در عین حال از هر فرصتی کنایه، اشاره، ایهام، برای رساندن مطلب ایشان استفاده می کردند و به کار می گرفتند بلکه یک جرقه ای بخورد. نخیر آقا نه دهم غلبه دارد اقلًا حالا چهار دهم و شش بود،

پنج، پنج بود وقتی که نود درصد این طرف غلبه دارد
نمی‌گذارد جرّقه بخورد. نمی‌گذارد آن حرف بنشیند
و فکر و قلب را عوض کند. خب نتیجه همین است
دیگر، همین مسائلی است که دیگر پیش آمد و پیش
خواهد آمد و همین است مسائلی که می‌بینید اما آنها
نه در همان وقت که این کارها را انجام می‌داد، این
صفا داشت، صدق داشت این چه بود دستگیری هم
شد. تا اینجا می‌گویند بیا بیا بیا ولی اینجا خودشان
ترمز می‌زنند و دیگر جلوتر از او. نه آن شخص دیگر
می‌تواند برود و نه دیگر اصلاً جای رفتن دارد. یعنی
هر دو هم قضیه روشن است و هم شرایطی است که
نمی‌شود رفت و جایی برای ادامه مسیر دیگر
باصطلاح ندارد.

لذا خیلی ما باید واقعاً خدا را شکر کنیم.

خیلی باید خدا را شکر کنیم. این نعمت را خدا به ما

داده و

بزرگان به ما نشان دادند راه را به ما نشان دادند و مسیر را برای ما مشخص کردند و برای یک همچنین مواقعی آنها آن زحمات را کشیدند تا اینکه ما بتوانیم ببینیم که چه می‌کنیم، چه می‌گوییم حرفمان چیست؟ راهمان چیست؟ برنامه ما چیست؟ وضعیت ما چیست؟ اینها واقعاً از منت‌های الهی است که اولیای خدا بر گردن ما دارند و اگر آن راه و روش آنها نبود الآن معلوم نبود که هر کدام ما کجا بودیم یا هوا بودیم یا ته زمین بودیم با هزار مسئولیت و تبعات که دامن آدم را می‌گیرد. خیلی خیلی مسائل هست که در فرصتهای دیگر و مناسبتهای دیگر انشاءالله که موقعیتش جور باشد خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

نعمت را نمی‌توانیم شکر کنیم نمی‌توانیم، واقعاً در این موقعیت‌های بسیار خطر و حسّاس که از هر طرف فتنه‌ها رو آورده چطور کلمات این اولیای خدا مثل چراغ در قبال ما و در مقابل ما قرار گرفته و راه ما را روشن کرده است.